

دیده‌ور

مولوی دیده‌ور (عارف)

در کتاب‌های ادبیات دوره‌ی متوسطه

نیازی به دربان و آشپز و معاون و وزیر نمی‌شناسد. از برگ درخت خرما زنبیل می‌بافد و از بهای آن نان جو تهیه می‌کند و هرگز اعتقاد ندارد که گرگ و میش در کنار هم آرام خواهند گرفت و یقین دارد که اگر عدالت را مراعات نکند فردای قیامت خداوند را غضبناک ملاقات خواهد کرد.

✓ عبرت مولوی: مولانا که خود عارفی واصل به حق است، در مثنوی شریف تمامی مراحل سیر و سلوک انسانی تا فنای فی‌الله و بقای بالله را به تصویر کشیده است. او در این داستان روباه را مظهر انسان محقق می‌داند که در برابر معشوق حقیقی تسلیم محض است و لحظه‌ای از حضور حضرتش غافل نمی‌شود. جز رضایتش چیزی نمی‌خواهد و آن‌گاه که خودبینی و گستاخی گرگ صفتان آدم‌نما را می‌بیند در خیرت می‌ماند و از معشوق این‌گونه خطاب می‌شوند:

روبها چون جملگی ما را شدی
چونت آزادم چون تو ما شدی
چون گرفتی عبرت از گرگ دنی
پس تو روبه نیستی شیر منی
آری در این مرتبه است که انسان

ولی با من بگو آن «دیده‌ور» کیست
که بخاری دید و احوال چمن گفت

«اقبال لامری»

نگارنده با مراجعه به «فرهنگ‌ها و اصطلاحات عرفانی» واژه‌های هم‌معنی متعددی را در کنار «دیده‌ور و یا عارف» یافته است از جمله: محقق، قطب، اوتاد، ابدال، مجرد، زنده‌دل، اهل باطن، صاحب‌سیر، صاحب‌دل، درویش، پیر، حکیم و...

و اینک آن‌چه از نظر تان می‌گذرد بیان جلوه‌هایی از «دیده‌ور» و «عارف» است که در کتاب‌های ادبیات دوره‌ی متوسطه آمده است.

۱. تجلی دیده‌ور در ادبیات فارسی ۱

✓ سلمان فارسی نمونه‌ی یک انسان محقق [عارف] است، شاگرد مکتب اسلام و همدم و مصاحب مولایش علی (ع) است. آن‌جا که برای استناداری مداین می‌رود، بر درازگوشی سوار می‌شود و خطاب جاهلان را با کرامت و بزرگواری پاسخ می‌دهد. برایشان از خداوند هدایت و رحمت می‌خواهد و تجملات را نمی‌پسندد. اساس سیاست خود را بر دادگری می‌بیند. ملاک برتری را تنها تقوا می‌داند و برای خویش هیچ

چکیده

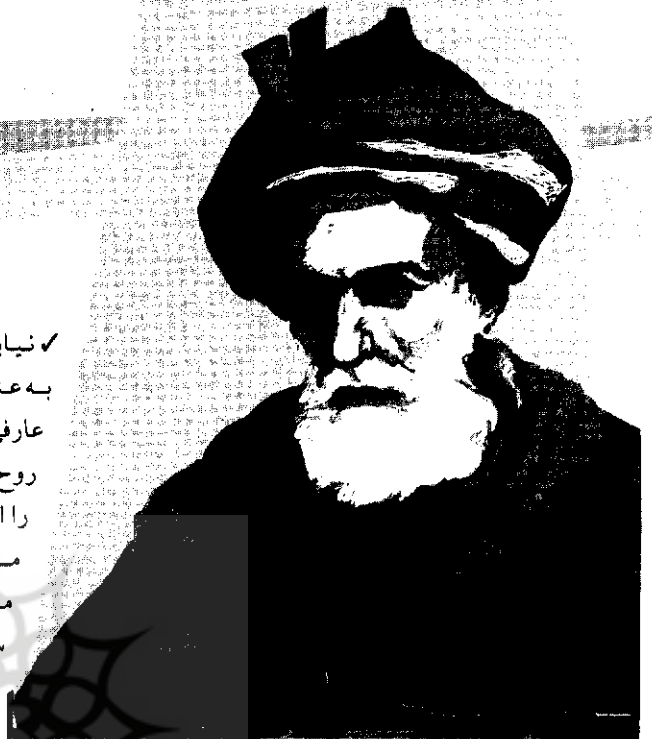
نویسنده به انگیزه‌ی بیستی از اقبال لامری «در تبیین «دیده‌ور» مباحثی درباره‌ی عرفان، حکمت و دیده‌وری بیان داشته و سپس جلوه‌ی این حقیقت را در جای‌جای کتاب‌های ادبیات دوره‌ی متوسطه ردیابی کرده است. مقاله با حذف بخش اول آن از نظر تان می‌گذرد.

کلید واژه‌ها

دیده‌ور، عارف، محقق، سیر و سلوک

سید احمد هاشمی مویبازی





لَيْتَنِي لَمْ آتَخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (فرقان/ ۲۸)
حافظ گوید:

نخست موعظت پیر می فروش این است
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
✓ پرستو در قاف: علیرضا قزوه
کعبه، قبیله ی اهل دل است اگرچه
همه بدان سو می نگرند. از میان
حاجی ها، اهل قلم خود زبانی دیگر
دارند و از میان آنان، قافله ی اهل
معرفت و عرفان، گونه ای دیگرند.
اسرار حج، تهی شدن از خود و یافتن
همه ی «او» است. صاحب دلان، جای
پای تمام امامان را در خاک کوی دوست
می یابند و عطر بال فرشتگان را احساس
می نمایند و مهم تر این که بوی بهشت را
از آن استشمام می کنند.

حافظ می فرماید:

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
گفتنی است شاعرانی چون
ناصر خسرو و خاقانی منظومه های بلندی
در موضوع حج و فلسفه ی آن سرودند و
نویسندگانی، چون جلال آل احمد و
دکتر شریعتی، آثار منشور در این باب
نگارش نمودند.

✓ اقبال لاهوری:

ایشان در قطعه ی «مسافر» خود،
حکیم و عارفی است که در سیر انسانی
خویش به درجه ای از عرفان می رسد که
در جمع همگان و در عالم حس خود را

✓ نیایش تاگور: او

به عنوان حکیم و
عارفی آزاده است که
روح و روان خویش
را از تعلقات مادی
می رهاند و
می خواهد در
سلسوک
معنوی اش،
بینوایی و
تنگ چشمی

را، که دو آفت عروج ملکوتی اند، کنار
بزند و همت باطنی می طلبد تا تسلیم
خواستہ های حقیقت باشد. او
واقعاً انسانی زاهد است و از خداوند
می خواهد تا روح خود را از تعلق به
جیفه های دنیا بی نیاز کند و آزادش
سازد.

✓ سنایی:

منشین با بدان که صحبت بد
گرچه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را
پاره ای ابر ناپدید کند

حکیم سنایی نخستین کسی است که
افکار و اصطلاحات عرفانی را با مضامین
عاشقانه درهم آمیخت. او در این قطعه،
انسان را در سیر روحانی، نیازمند
دوستان همدل می بیند. زیرا مصاحب
ناجنس، سالک را در طی طریقت بدترین
آفت است. قرآن کریم فرماید: یا ویلتی

می یابد که خدا، چشم، گوش، دست و
زبان او است. با او می بیند، می شنود،
خشم می گیرد و سخن می گوید.

✓ فرانسوا کوپه: نمادی از انسان محقق
و اهل معرفت است که چشم دلش از
اسرار پنهانی هستی بهره مند می شود- او
در اندیشه ی یافتن باطن و خواندن راز و
رمزهای پدیده هاست. کوپه با لطف حق
و اراده ی الهی، کتاب زندگی انسان ها
را می خواند و اسرار برزخی را قبل از
«یوم تَبْلِی السرائر» (سوره ی طارق/ ۹)
می بیند، او از تیمور شخصیتی می سازد
که اگر هر انسانی به کمال ملکوتی
خویش برسد نادیدنی های حسی را
می بیند چون او که بر مزار فردوسی
می رسد آن را غرق در گل مشاهده
می نماید و با نگاه عمیق در می یابد که
گور ستمگری چون چنگیز غرق در خون
است.

غریب می بینند و صدای عرش را از کنگره اش می شنود که به او خطاب می کنند، دنیا کاروانسرای بیش نیست که باید از آن گذشت و دل بدان نسپرد. اگر چه ندا بلند است اما گوش جان همگان به این ترنم شنوا نیست. هم چنین در قطعه ی «دیده ور» او محقق است که با چشم دل و خدایی که بدو بخشیدند با ظرافت و لطافت به هستی می نگرد و تمامی تلخی ها را شیرین می یابد. از ساحل و راحتی آن می پرهیزد و درد را برای کمال انسانی خویش لازم می داند: هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیش ترش می دهند یا حافظ فرماید:

ناز پرورد تعنم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد او می داند که هر چه در مسیر سالک الی الله پیش آید خیر اوست و به مرتبه ای از شعور و بینش می رسد که خطایی در قلم صنع نمی رسند ولی با من بگو آن دیده ور کیست که خاری دید و احوال چمن گفت

✓ مناجات دکتر چمران
او انسان وارسته و عارفی است که از معشوق حقیقی، عظمت روح و تقوا می طلبد و عشق جان سوز می خواهد و یقین دارد که در سفر روحانی و سیروسلوک عرفانی «گردباد هوا و هوس و طاغوت خودپرستی» را بزرگ ترین رهن و دیونفس را دشمن ترین هم نشین می شناسد و کشتن این دشمن را کاری ساده نمی داند.^۲

۲. تجلی دیده ور در ادبیات فارسی /
✓ خواجه عبدالله انصاری معروف به پیر هرات، عارف واصلی است که جلوه ای از وصل خویش را در مناجات نامه اش

نمایانده و برای اهل معرفت به تصویر کشانده است. او را حتی دل و جان را تنها در ذکر حبیب ممکن می داند. **أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ**. حقیقت را حکیمی می بیند که از نهان و باطن همگان به خودشان بینا تر است. محبوب را صمدی می شناسد که سراسر هستی از وجودش پر و لبریز و نقطه ای از حضور حضرتش خالی نباشد.

✓ کلبه ی عموثم: «تم» انسان آگاه و وارسته ای است که از کرامات و کمالات انسانی بهره ها دارد. حقایق آن جهانی را چشیده و مرگ و قیامت را دائم پیش چشم دارد. حقیقت خود را فراتر از آن می داند که اسیر دنیای فانی شود و از نفس شهوت پرست اطاعت نماید. گویی حدیث معصوم (ع) را شنیده که فرمود: **لَا آثَامَ مِنَ النَّفْسِ النَّفِيسَةِ إِلَّا رَبَّهَا** «من تنها خود را به خدایم می فروشم» او هرگز جان و روان خویش را تسلیم غیر حق نمی کند. از مرگ نمی هراسد. با فنای جسم خاکی به بقای الهی متصل می شود.

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید
در این عشق چو مُردید همه روح پذیرید
(مولوی)

✓ مائده های زمینی:
آندره ژید نویسنده ی بزرگ فرانسوی یک محقق است، زیرا او با چشم خدایی حقیقت را در هر لباسی می شناسد و در هر پدیده ای مظاهر «او» را آشکار می یابد
ناتانائیل آرزو مکن که خدا را در جایی جز همه جا بیابی^۳

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته وینم

در گلشن راز آمده:
به نام آن که جانش در تجلی است
همه عالم کتاب حق تعالی است
ایشان با چشم خدایی ای که بدو بخشیدند سبب ها را از بیخ و بن شکسته و مسبب الاسباب را ورای هر علتی می بیند:

دیده ای خواهم سبب سوراخ کن
تا سبب ها بشکند از بیخ و بن
ناتانائیل ای کاش اهمیت در نگاه تو
باشد نه در چیزی که بدان می نگری
محقق همان بیند اندر ابل
که در خوبرویان چین و چگل
(سعدی)

✓ تربیت انسانی و سنت ملی:
در این درس سخن از حکیم نام آوری چون فردوسی است. خصوصاً آن جایی که از حقیقت وجودی خویش در لباس رستم که اعتقاد و باور اوست سخن می گوید، هرگز تن به ذلت نفس نمی سپارد. آن گاه که با اسفندیار روبه رو می شود، خطاب نابه هنجارش را با کرامت نفس پاسخ می دهد. او در برابر بندگان خدا متواضع و فروتن است اما جایی که شرافت و انسانیت و غیرت ملی او در مخاطره باشد با قدرت ایمان و صفای باطن مقاومت می کند و هرگز تسلیم شکست نمی شود، زیرا شکست انسان کامل فردوسی، مرگ انسانیت، اعتقاد و دینداری را به دنبال خواهد داشت.

مگر بند کز بند عاری بود
شکستی بود زشت کاری بود
نبیند مرا زنده با بند کس
که روشن روانم بر این است و بس
✓ پشت دریاها:
سهراب سهری، نقاش چیره دست

طبیعت و عارف اهل معرفت است. او با عمق وجود خویش به آفرینش عشق می ورزد و از هر پدیده ای پلی می زند تا به آفریننده و خالق یگانه اش پیوند خورد. اگرچه او عاشق زیبایی هاست اما دل بسته ی بدان نیست - نه به آبی ها دل می بندد نه به دریا پریانی که سر از آب به در می آرند- جهان را یکسر تجلی حق می یابد و با آن هم نواست. زمزمه های پنهانی را با گوش جان می شنود و از خاک، موسیقی احساس دوست را زمزمه می کند.

مولوی می گوید:

جمله ی ذرات عالم در نهان
با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم

✓ زیب النساء:

از نمونه ی اشعارش می توان این گونه یافت که از حکمت و عرفان چشیدنی ها داشته. آن جایی که دل را حرم خداوند می بیند^۵ و از این که صاحب خانه را از خانه ی حقیقی اش دور داشته و از او غفلت ورزیده است خویشتن را مستوجب سرزنش می داند: طفل می گرید چو راه خانه را گم می کند چون نگریم من که صاحب خانه را گم کرده ام او در می یابد که تنها جهل و بی خبری سرمنشأ جنگ ۷۲ ملت است و گرنه یک حقیقت بیش وجود ندارد:

بلبل از گل بگذرد چون در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند گر برهنم بیند مرا

۳. تجلی دیده و در

ادبیات فارسی / ۳ (تجربی)

✓ قاضی بست

بیهقی حکیم، دو شخصیت محقق را در این داستان معرفی می کند: یکی

«ابوالحسن بولانی» و دیگری فرزندش «بوبکر». پدر و پسر طوری می اندیشند که خدا می خواهد و گونه ای زیست می کنند که شریعت اسلام انتظار دارد؛ حلال می خورند و از شبهات می پرهیزند. از حق الناس می هراسند... حسابرسی قیامت را بسیار نزدیک می دانند و از سختی آن - کان مقداره خمسين الف سنة - می ترسند.

✓ سه پرسش:

راهب در این داستان نماد یک انسان محقق است زیرا با چشم دل عاقبت کارها را می بیند و از پاسخ به سؤالات رهگذار تعلل و کوتاهی می کند و سکوت را پیشه می سازد تا حکم الهی آن گونه که می بایست به وقوع پیوندد. از جهاتی این داستان شبیه داستان خضر و حضرت موسی علیه السلام است که در قرآن کریم (آیات ۸۲-۶۵ کهف) به آن اشاره شده است.

✓ چشم به راه:

تاگور با نگاه عارفانه و چشم دل در می یابد که هر که خدا دارد چه می خواهد؟! و آن که او ندارد چه دارد؟! به نوعی این کلام یادآور سخن امام حسین (ع) در دعای عرفه است که فرمود: **الهي ماذا فقد من وجدك و ما الذي وجد من فقدك** «خدایا چه چیزی از دست داد کسی که تو را به دست آورد و چه چیزی به دست آورد کسی که تو را از دست داد.» «اگر می گوید شفایت می دهم از این رو آسبیت می رسانم، دوستت دارم از این رو مکافات می کنم». هر چه انسان دارد از اوست؛ خوبی ها از آن خدا و بدی ها از نفس انسان است.

ما اصابك من حسنة فمن الله و ما

اصابك من سيئة فمن نفسك (نساء/ ۷۹)
بلا وسیله ی تقرب و وصال است:

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیش ترش می دهند

الهی دلم را بشکنی از من چه بشکن
بشکنی (الهی نامه، ص ۵۱)

با دل خونین لبی خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر
خروش

حافظ:

«آنان که فانوسشان را بر پشت
می برند سایه هاشان پیش پایشان
می افتد.»^۶

✓ پروانه ی بی پروا:

عطار در منطق الطیر شوری برپا کرده است. او محقق ی آگاه و عارفی واصل به حق است. پروانه ی ناقد در این داستان سمبل انسان زنده دلی است که راز و رمز عشق حقیقی را می داند و باطن و سرائر را می خواند و از حقیقت اسمای الهی باخبر است، زیرا در وصف پروانه ی کامل گوید:

گفت این پروانه در کار است و بس

کس چه داند این خبردار است و بس

تا نگردي بی خبر از جسم و جان

کی خبر یابی ز جانان یک زمان

شیخ اجل سعدی نیز در دیناچه ی

گلستان، قریب به این مضمون، دارد که:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبران اند

و آن را که خبر شد خبری باز نیامد

✓ قرآن مصور:

زنده یاد سلمان هراتی در مدت کوتاه

زندگی خویش، پیشه ی معلمی و

شاعری در پیش گرفت. وی در حقیقت

با نگاه نافذ و عرفانی خویش در دل طبیعت حضور یافت و چون نعمت چشم خدابینی بدو بخشیدند در تک تک پدیده‌ها تأمل نمود. هر یک آن‌ها را با شعور و درک عالی مشاهده کرد و هر یک ایشان را تسلیم محض دانست که: رودها از خود نه طغیان می‌کنند آن چه فرمان می‌دهیم آن می‌کنند (لطف حق از پروین اعصامی)

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (اسراء/ ۴۴)

✓ آورده اند که:

جولاه وزیر (در نوشتن محمدين منور) یک انسان محقق است زیرا هرگز اصل خویش را که چیزی قابل ذکر نبود - و لم یکن شیئاً مذکوراً (دهر/ ۱) - فراموش نکرده است. مقام، او را نمی‌فریبد و اعتبارات دنیا مغرورش نمی‌سازد. هرگز لحظه‌ای از یاد حق غافل نمی‌شود.

رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله (نور/ ۳۷)؛ خوشا آنان که دائم در نمازند! «هر روز به گودال خانه می‌رود تا بگوید که ابتدای خویش فراموش نمی‌کنیم و به غلط نمی‌افتیم.»

✓ اقلیم عشق:

هاتف اصفهانی در ترجیع بند عرفانی خود نشان داده است که اوج عرفانی و قلّه‌ی رفیع انسانی را طی کرده است و با نگاه حکیمانه و محققانه اسرار جهان هستی را تصویر می‌کند. زیرا آن که چشم دلش باز شده باشد، نادیدنی‌ها را می‌بیند و زمزمه‌های پنهان آشکار را می‌شنود، جهان را از عشق یگانه سرشار می‌یابد و از تنگنای عالم ماده می‌گذرد و غیر او هیچ نمی‌داند:

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

که تعبیر زیبایی قرآنی است:

كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا قَانٍ وَيَقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (رحمن/ ۲۷-۲۶)

✓ شبنم عشق:

شیخ نجم الدین رازی در کتاب مرصاد العباد، عارفی محقق و اصل جلوه کرده است. او حقیقت انسان را در دل می‌شناسد. او دل را حرم خداوند و عرش رحمان می‌داند که شیطان هرگز در

قربش راه ندارد و قطعاً دلی که جایگاه حق نشد خانه‌ی دیو و شیطان خواهد شد و از صراط المستقیم الهی دور می‌شود، این جاست که مانند چارپایان یا پست تر از آن می‌شود:

اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلاً (فرقان/ ۴۴) تا جایی که در قیامت بانگ برآورد:

کاش از خاکی سفر نگریدمی یا چو مرغان دانه‌ها می‌چیدمی

(مزلوی)

۴. تجلی دیده‌ور در ادبیات فارسی / ۳ (علوم انسانی):

✓ بیهقی:

او انسانی اهل دل است، جایی که خود گوید: مردم به دل مردم است و دل از شنودن و دیدن قوی و ضعیف گردد. ایشان انسان خوب را کسی می‌داند که «ذات خویش را خوب بشناسد» من عرف نفسه فقد عرف ربه و هر که خود را شناسد از بهایم است یا بدتر از آن، که ایشان را تمییز نیست و او را هست.

علاقه‌ی بیهقی به مسائل اخلاقی یادآور جمله‌ی معروف «کانت» فیلسوف بزرگ آلمانی است، آن جا که گوید: دو چیز روح را به اعجاب می‌آورد و

هر چه تأمل بیش می‌نماید اعجاب افزون گردد: یکی آسمان پرستاره و دیگری قانون اخلاقی که در دل ما نهاده شده است. این قانون در دل بیهقی قرار گرفته و تا حدی با جان و اندیشه‌اش عجین شده که در سراسر کتابش نمودار است و به قول محققان علم اخلاق، شخص عاقل کسی است که مطابق عقل و وجدان، خود را ملزم به تکالیف اخلاقی بداند. (یادنامه‌ی بیهقی / دکتر فرزانه)

✓ چگونگی تصنیف گلستان:

سعدی، شاعری محقق و عارفی زنده دل است که در آثارش پرده از آن برداشته، او در آغاز سیر و سلوک، دل از یار ناپایدار بر می‌دارد. گوش جاننش زمزمه‌های معنوی را می‌شنود. از برگ درختان سبز نشانه‌های توحید و معاد می‌بیند. از ناله‌ی مرغی مدهوش می‌شود که:

دوش مرغی به صبح می‌نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را

مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتم که تو را

بانگ مرغی چنان کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح خوان و من خاموش

«گلستان سعدی»

✓ سجاده‌ی سبز:

زکریای اخلاقی با نگاه عمیق عرفانی به آفاق، پرده از اسرار طبیعت بر می‌دارد، آن جا که می‌گوید:

گل دفتر اسرار خداوند گشوده است

صحرا ورق تازه‌ای از پند گشوده است

او آمدن بهار و زنده شدن دوباره‌ی

هستی را مظهری از قیامت کبری‌ی

حق تعالی می‌بیند:

منابع و مآخذ

۱. آملی، حسن زاده، الهی نامه، انتشارات بوستان قلم، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۱
۲. _____، رساله‌ی لقاء الله، مترجم ابراهیم احمدیان، انتشارات قیام قم، چاپ اول ۱۳۷۵
۳. اشتهاردی، محمدی، داستان‌های مثنوی، ج ۳
۴. عبدالله انصاری، انصاری، قاسم، صد میدان خواجه عبدالله انصاری، انتشارات طهوری، ۱۳۶۸
۵. بلاغی، صدرالدین، قصص قرآن، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۴۹
۶. خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، ج ۱، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶
۷. دشتی، محمد نوح البلاغه (ترجمه)، انتشارات نسیم کوثر، چاپ اول، ۱۳۸۲
۸. سبحانی، توفیق، مجالس سبعی جلال‌الدین مولوی، انتشارات کیهان، ۱۳۶۵
۹. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ علوم عقلی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۶۸
۱۰. سجادی، سیدضیاء‌الدین، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف / انتشارات سمت، چاپ هشتم، ۱۳۷۹
۱۱. عبدالباقی، محمدفواد، المعجم المفهرس لا لفاظ القرآن الکریم، انتشارات اسلامی چاپ اول، ۱۳۷۲
۱۲. صمدی آملی، شرح معرفت نفس، ج ۱، انتشارات آل علی، ۱۳۸۱
۱۳. فصلنامه قرآنی نور، شماره ۸، ۹ تابستان ۱۳۸۱
۱۴. معین، محمد، فرهنگ معین، ج ۳، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱
۱۵. نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، انتشارات فروغی، شهریور ۱۳۴۳
۱۶. یادنامه ابوالفضل بیهقی، انتشارات دانشگاه مشهد شهریور ۱۳۵۰

ضعودی انسانی است، نایل می‌آید:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم پخته شدم سوختم

در این داستان، طوطی سمبل جان

انسان محقق است که با کشتن نفس

خویش به درجه‌ی آزادی و رهایی از

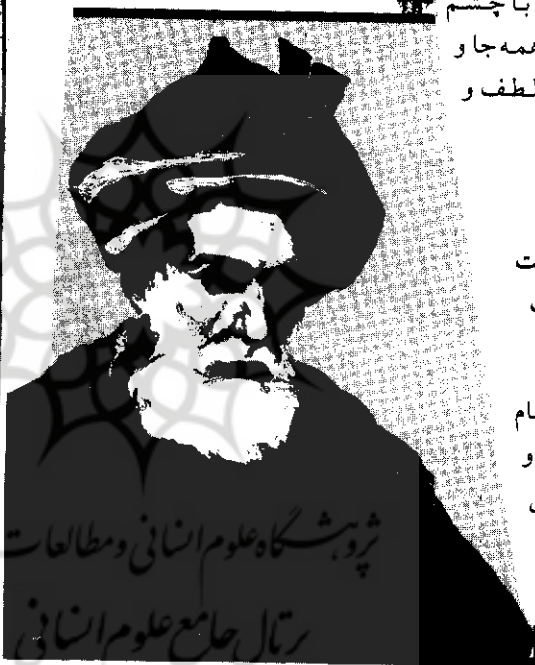
بزرگ‌ترین دشمن که اعدای عدوگ

نفسک التي بین جنینک است، می‌رسد؛

موتو قبل ان تموتوا

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید

در این عشق چو مرید همه روح پذیرید



شور سحر حشر اگر باورتان نیست
گل مصحف صدبرگ به سوگند گشوده
است

✓ جهان را سربه سر آینه می‌دان:

شیخ محمود شبستری در کتاب

گلشن راز، با قالب شعری کوتاه قریب

به ۹۰۰ بیت در لباس عارف محقق جلوه

کرده است. او با سیر و سلوک عرفانی در

اسفار اربعه‌ی انسانی خویش به مرتبه

انسان کامل می‌رسد و حق تعالی را در هر

لباسی روشن درمی‌یابد و با چشم

خدابینی که بدو بخشیدند همه جا و

همه کس و همه چیز را در لطف و

خوبی می‌بیند.

اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

به نام آن که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

✓ طوطی و بازرگان:

مولانا انسان کامل را با تمام

مراحل سلوک، در مثنوی و

غزلیات شمس به روشنی

تصویر کرده است. چنین

انسانی در نهایت با فنای

فی الله به مقام لقاء الله و

بقاء الله، که غایت سیر

نتیجه‌نویسی

- کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره‌ی خرگوش نیست
۴. فایضا تولوا فتم وجه الله (بقره/ ۱۱۵) به هر طرف که رو کنی خداوند را مشاهده خواهی کرد.
 ۵. حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل است که: القلب حرم الله و لا یسکن فی حرم الله الا الله
 ۶. حجة الاسلام قرآنی متناسب با مضمون بالا نکته‌ای بیان کردند: فرض کنید نورافکنی روشن باشد. کسی که روی به نورافکن داشته باشد سایه اش پشت سرش می‌افتد و هیچ توجهی به تعلقات مادی و ماسوی‌الله نمی‌کند. اما کسی که پشت به نورافکن بکند سایه اش به جلویش می‌افتد و هرچه به دنبال سایه و تعلقات خویش بدرد پایانی ندارد و به آرزوهایش نخواهد رسید.

۲. از امام علی (ع) در باب زهد بیان شده که حضرتش به این آیه استناد کردند:

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتیکم (حدید/ ۲۳)

و هم چنین از حضرتش نقل است که فرمود: الدنيا جيفة و طالها کلاب. حافظ نیز گوید: غلام همت آنم که زیر چرخ کیود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

۳. حدیثی از پیامبر اکرم نقل است که فرمود: قد رجعتنا من جهاد الاصرالی جهاد الاکبر. مولوی گوید:

ای شهان کشتیم ما خصم برون

مانند زان خصمی بتر در اندرون

۱. در قرآن کریم یکی از ویژگی‌های انسان کریم این گونه بیان شده است. و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً (فرقان/ ۶۳) و بهترین ترجمه‌ی منظوم آن حکایت سوم باب‌ها بوستان سعدی - علیه‌الرحمه - می‌تواند باشد:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

زگرما آمد برون بایزید

یکی تشت خاکسترش بی خبر

فرو ریختند از سرایی به سر

همی گفت زولیده دستار و موی

کف دست شکرانه مالان به روی

که ای نفس تو در خور آتشی

به خاکستری روی درهم کشی